

# میشل استروگف

ژول ورن

ترجمه فرزانه مهري



نشر آفرینگان: ۲۶۱

## فهرست



### بخش اول

۱. جشنی در کاخ نو ..... ۱۱
۲. روس‌ها و تاتارها ..... ۲۵
۳. میشل استروگف ..... ۳۹
۴. از مسکو تا نیژنی نووگورود ..... ۴۹
۵. حکمی در دو بند ..... ۶۹
۶. برادر و خواهر ..... ۸۳
۷. پایین رفتن از ولگا ..... ۹۱
۸. بالا رفتن از کاما ..... ۱۰۵
۹. روز و شب سوار بر تارانتاس ..... ۱۱۷
۱۰. طوفان در کوه‌های اورال ..... ۱۲۹
۱۱. مسافران در خطر ..... ۱۴۳
۱۲. دعوت به مبارزه ..... ۱۶۱
۱۳. بالاتر از همه چیز، وظیفه ..... ۱۷۹
۱۴. مادر و پسر ..... ۱۹۳
۱۵. باتلاق‌های بارابا ..... ۲۰۷

۲۱۹ ..... ۱۶. آخرین تلاش.

۲۳۵ ..... ۱۷. آیات و اشعار.

### بخش دوم

۲۵۱ ..... ۱. اردوگاه تاتارها.

۲۶۵ ..... ۲. رفتار آلسید ژولیوه.

۲۸۵ ..... ۳. ضربه در مقابل ضربه.

۳۰۱ ..... ۴. ورود پیروزمندانه.

۳۱۵ ..... ۵. «نگاه کن! تا می توانی نگاه کن!».

۳۲۷ ..... ۶. دوست همسفر.

۳۴۳ ..... ۷. عبور از ینی سئی.

۳۵۷ ..... ۸. یک خرگوش صحرایی از وسط جاده می گذرد.

۳۷۳ ..... ۹. در استپ.

۳۸۹ ..... ۱۰. بایکال و آنگارا.

۴۰۳ ..... ۱۱. بین دو کناره.

۴۱۷ ..... ۱۲. ایرکوتسک.

۴۳۱ ..... ۱۳. پیکی از طرف تزار.

۴۴۵ ..... ۱۴. شب پنجم سپتامبر.

۴۶۱ ..... ۱۵. مؤخره.

۴۶۹ ..... ژول ورن (۱۸۲۸-۱۹۰۵).

# ۵

## جشنی در کاخ نو

«اعلیحضرت، یک تلگرام جدید رسیده.»

«از کجا؟»

«از تومسک.»

«از تومسک به بعد خط تلگراف قطع شده؟»

«بله، از دیروز قطع شده.»

«ژنرال، هر یک ساعت، به تومسک تلگرام بفرستید، و مرا در جریان قرار دهید.»

ژنرال کیسف جواب داد: «چشم، اعلیحضرت.»

این گفتگو در ساعت دو صبح رخ داد، درست در لحظه‌ای که جشنی که در کاخ نو در حال برگزاری بود به اوج خود رسیده بود. در تمام طول شب، نوازندگان هنگ‌های پرتویراژنسکی<sup>۱</sup> و پولفسکی<sup>۲</sup> بی‌وقفه مشغول نواختن بهترین انواع پولکا، مازورکا، موسیقی اسکاتلندی و والس بودند. صف زوج‌های رقصنده در سالن‌های باشکوه آن کاخ تا بی‌نهایت امتداد می‌یافت، کاخی که در چند قدمی «خانه قدیمی سنگی» بنا شده بود، جایی که در گذشته وقایع ناگوار بسیاری روی داده بود و، آن شب، پژواکشان بیدارگشته و در موتیف‌های موسیقی رقص منعکس بود.

که به بیرون می‌تابید به پرهایی آتشین مزین شده است. همچنین صدای قدم‌های سربازان گشت را می‌شنیدند که ضرباهنگ پاهایشان بر کفپوش سنگی شاید منظم‌تر از گام‌های رقصندگان بر کفپوش چوبی سالن‌ها بود. هر چند وقت یک بار، فریاد قراولان مقرر به مقرر تکرار می‌شد، و گاهی صدای یک شیپور با نوای ارکستر درمی‌آمیخت و نت‌های تیز خود را به میان آهنگ موزون عمومی پرتاب می‌کرد.

پایین‌تر، در مقابل نمای بیرونی کاخ، حجم‌هایی سیاه خود را از مخروط‌های بزرگ نور، که از پنجره‌های کاخ نو منعکس می‌شدند، متمایز می‌ساختند. آن‌ها کشتی‌هایی بودند که در مسیر رودخانه پایین می‌آمدند، رودخانه‌ای که زیر تالو لوزان چند فانوس درخشان شده بود و سنگ‌چین‌های پایین تراس‌ها را خیس می‌کرد.

شخصیت اول شب‌نشینی، کسی که این جشن را برپا کرده بود، و کسی که ژنرال کیسف با احترامی درخور شاهان با او صحبت کرده بود، با ظاهری ساده و اونیفرم افسران گارد در آنجا حضور داشت. منظور خاصی نداشت، بلکه مانند اشخاصی که به تجملات عادت ندارند رفتار کرده بود. در نتیجه، ظاهرش با ظاهر اطرافیانش که لباس‌های باشکوه پوشیده بودند در تضاد بود. اغلب اوقات هم که محافظان گرجی، قزاق و چرکس با اونیفرم‌های باشکوه قفقازی خود اسکورتش می‌کردند و گروهان خیره‌کننده‌ای تشکیل می‌دادند، چنین ظاهر ساده‌ای داشت.

این شخص بلندقامت، خوشرو، با چهره‌ای آرام، ولیکن نگران، از نزد گروهی به نزد گروه دیگر می‌رفت، اما کم حرف می‌زد، و حتی به نظر می‌آمد که توجه چندانی به گفتگوها ندارد، چه صحبت‌های شاد مهمانان جوان، و چه سخنان جدی افسران ارشد یا اعضای هیئت دیپلماتیک که نماینده دولت‌های مهم اروپایی بودند. دو سه نفری از این سیاستمداران زیرک — که به واسطه شغل خود قیافه‌شناس بودند — متوجه نشانه‌هایی از نگرانی در چهره میزبان خود شدند، اما از دلیل آن بی‌خبر بودند، و هیچ‌کدام به خود اجازه ندادند که علت این مسئله را از او جويا شوند. در هر حال، هدف افسرگارد بدون شک این بود که دل‌نگرانی‌های محرمانه‌اش به هیچ صورتی آن جشن را متأثر نسازد، و چون از آن دست فرمانروایان نادری

مباشر ارشد دربار به یاری دستیارانش وظایف سخت و ظریف خود را به‌خوبی انجام می‌داد. دوک‌های اعظم و زیردستانشان، پیشکاران و افسران کاخ بشخصه به امر برنامه‌ریزی رقص‌ها رسیدگی می‌کردند. دوشس‌های اعظم که سرتاپایشان را با جواهرات الماس‌نشان پوشانده بودند و ندیمه‌هایی که لباس رسمی به تن داشتند با شهامت تمام در مقابل همسران افسران ارشد و غیرنظامیان «شهر سنگ‌های سفید» خودنمایی می‌کردند. در نتیجه، هنگامی که شروع «پولونز» را اعلام کردند، و مهمانان، از هر مقام و رتبه‌ای که بودند، در این رقص شرکت کردند — زیرا در چنین مراسمی پولونز به اندازه رقص ملی اهمیت دارد — در هم آمیختن پیراهن‌های بلند چندین توری و اونیفرم‌های مملو از مدال و نشان، زیر نور صد چلچراغ که انعکاس آینه‌ها را چند برابر می‌کردند، چشم‌اندازی وصف‌ناپذیر به وجود آورد.

واقعاً خیره‌کننده بود.

وانگهی، سالن بزرگ، زیباترین سالن کاخ نو، قاب شایسته‌ای برای جلال و شکوه آن صف تشکیل‌شده از شخصیت‌های عالی‌مقام و زنان فوق‌العاده آراسته به حساب می‌آمد. طاق باشکوه، با طلاکاری‌هایی که بر اثر گذر زمان رنگ باخته بودند، انگار ستاره‌باران شده بود. پرده‌های زربفت ورودی‌ها و پنجره‌ها، با چین و شکن‌های متعدد، و با رنگ‌های گرم و سرخ، زیر بار وزن پارچه، با زاویه‌ای تند می‌شکستند.

از ورای شیشه پنجره‌های عظیم هلالی شکل، نوری که سالن‌ها را غرق در خود کرده بود از بخار خفیف نشسته بر شیشه‌ها گذشته بود، و به‌سان انعکاس حریق خودنمایی می‌کرد و با شب، که چند ساعتی آن کاخ فروزان را در بر می‌گرفت، به تقابل برمی‌خاست. علاوه بر این، این تضاد توجه مهمانانی را که علاقه‌ای به رقصیدن نداشتند به خود جلب می‌کرد. وقتی در درگاهی پنجره‌ها توقف می‌کردند، می‌توانستند برج‌های ناقوسی را ببینند که در تاریکی محو شده بودند و سایه عظیم خود را در این سو و آن سو نمایان می‌ساختند. زیر بالکن‌های حجاری‌شده، دیده‌بانان متعددی را می‌دیدند که در سکوت قدم می‌زدند، در حالی که تفنگ خود را به طور افقی حمایل ساخته‌اند و کلاه‌خود نوک‌تیزشان بر اثر درخشش نورهایی